**FORMER WHITE NATIONALIST RISING STAR REJECTS RACISM**

At only 19, Derek Black was a rising star and the pride of his father, who was a leader in a movement called White Nationalism. White nationalism is a very small, but growing racist movement, which is trying to create a white nation by removing people of color.

Derek was indoctrinated from birth with the racist ideas of his family. They taught him that the USA was meant for white people and that non-white citizens were a threat. They wanted him to change the nation.

Soon Derek too became a leader in the white nationalism community. He had his own racist radio program and warned that white people were losing control of the country. He encouraged infiltration of the government. People respected and followed him.

Then Derek went to college. He did not want to be ostracized for his beliefs, so he hid his true identity while continuing to appear on racist radio programs. Before long, he had a group of new friends at school including a Peruvian immigrant and an Orthodox Jew

College was going well for Derek until a student learned of his background and posted about it on the school’s website. His peers were angry and sent him hateful messages.

But then Matthew Stevenson, the Orthodox Jew that Derek had originally befriended, decided that anger was not the answer. He decided to invite Derek to a traditional Jewish dinner, which he hosted every week. The dinner included people from a variety of cultures and religions. Instead of judging, excluding, or trying to change Derek’s mind, Matthew decided to include him and treat him like anybody else. He felt uneasy at first, but he soon became friends with the dinner group.

Soon, Derek was questioning his beliefs. He tried to remind himself why he believed in white nationalism, but the movement seemed increasingly ridiculous to him. Soon, he decided that he could not support a movement that told him who he could and could not be friends with.

After college, he rejected white nationalism publicly. But people still recognized him as a leader of a racist movement. This made life hard for Derek so he has been doing everything he can to distance himself from his past. At first, his father had difficulty believing Derek’s decision, and then he felt betrayed by it. It has been difficult, but both Derek and his father have been taking steps to bridge the divide in his family.

ستاره نوظهورملی گرای سفید پوست سابق نژادپرستی را رد کرد

درک بلک تنها در 19 سالگی یک ستاره در حال ظهور و افتخار پدرش بود که رهبر جنبشی به نام ملی گرای سفید بود. ملی گرای سفید یک جنبش نژادپرستانه بسیار کوچک اما رو به رشد است که با حذف رنگین پوستان سعی در ایجاد یک ملت سفیدپوست دارد.

درک از بدو تولد با عقاید نژادپرستانه خانواده اش تلقین (تعلیم ، ارشاد ،شستشوی مغزی) شده بود. آنها به او آموختند که ایالات متحده برای سفیدپوستان (در نظر گرفته شده است) (( منت ) یعنی قرار بود - قرار بوده) و شهروندان غیر سفیدپوست یک تهدید هستند. آنها از او می خواستند ملت را عوض کند.

به زودی درک نیز یک رهبر جامعه ملی گرای سفید پوست شد. او برنامه رادیویی نژادپرستانه خود را داشت و هشدار داد که سفید پوستان کنترل کشور را از دست می دهند. او نفوذ در دولت را تشویق کرد. مردم به او احترام می گذاشتند و از او پیروی می کردند.

سپس درک به کالج رفت. او نمی‌خواست به خاطر عقایدش طرد شود، بنابراین هویت واقعی خود را پنهان کرد در حالی که به حضور در برنامه‌های رادیویی نژادپرستانه ادامه می داد. دیری نگذشت که او گروهی از دوستان جدید در مدرسه ، از جمله یک مهاجر پرویی و یک یهودی ارتدوکس پیدا کرد. کالج برای درک خوب پیش می رفت تا اینکه دانشجویی از پیشینه او مطلع شد و آن را در وب سایت مدرسه منتشر کرد. همسالانش عصبانی بودند و پیام های نفرت انگیزی برای او ارسال می کردند.

اما پس از آن متیو استیونسون، یهودی ارتدوکسی که درک در ابتدا با او دوست شده بود، برایش مشخص شد که عصبانیت پاسخ کار نیست و تصمیم گرفت درک را به یک شام سنتی یهودی که هر هفته میزبانی می کرد دعوت کند. این شام شامل افرادی از فرهنگ ها و مذاهب مختلف بود. متیو به جای قضاوت، طرد کردن، یا تلاش برای تغییر نظر درک، تصمیم گرفت او را به حساب بیاورد و مانند هر کس دیگری با او رفتار کند. او ابتدا احساس ناراحتی می کرد اما خیلی زود با گروه شام ​​دوست شد.

به زودی درک باورهای خود را زیر سوال برد. او سعی کرد به خود یادآوری کند که چرا به میهن پرستی سفیدپوست اعتقاد دارد، اما این جنبش برای او به صورت فزاینده ایی (بیش از پیش) مضحک به نظر می رسید.

به زودی، او تصمیم گرفت که نمی تواند از جنبشی حمایت کند که به او می گوید با چه کسی می تواند و نمی تواند دوست باشد.

پس از کالج، ملی گرایی سفیدپوستان را علناً رد کرد.  اما مردم همچنان او را به عنوان رهبر یک جنبش نژادپرست می شناختند. این زندگی را برای درک سخت کرده است، بنابراین او تمام تلاش خود را می کند تا از گذشته خود فاصله بگیرد.

در ابتدا، پدرش در باورکردن تصمیم درک مشکل داشت. و سپس احساس کرد که با این تصمیم به او خیانت شده است. سخت بوده است، اما درک و پدرش هر دو در حال برداشتن گام هایی برای پیوند زدن شکاف در خانواده او بوده اند.